



خردسانان

گویا

سال پنجم
شماره ۲۷۵، پنجشنبه
۹ اسفند ماه ۱۳۸۶
۳۰۰ تومان



داستان

مجله‌ی خردسانان ایران

به نام فراوند بفشنده‌ی مهربان

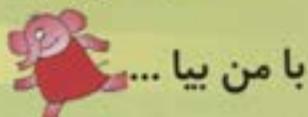
صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳



بچه غول

۳



۱۸



چی گم شده؟

۴



کی به جوراب من خندید؟!

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۷



۲۲



برنده



فرشته‌ها

۲۴



کاردستی

۱۰



صبحانه

۲۵



فرم اشتراک

۱۱



جدول

۲۷



ترانه‌های زندگی

۱۲



پدر و مادر عزیز، مردمی کرامی

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: اشتبین اعلا، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: مرسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملزار
- نشریه: تهران - خیابان انقلاب - پهله راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج
- تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷ و ۰۶۷-۶۸۳۲ و ۰۶۷-۶۶۷۱۲۲۱۱

این مجموعه ویژه‌ی خردسانان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، الفایش مهارت‌های عملی خردسانان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا



دوست من سلام.

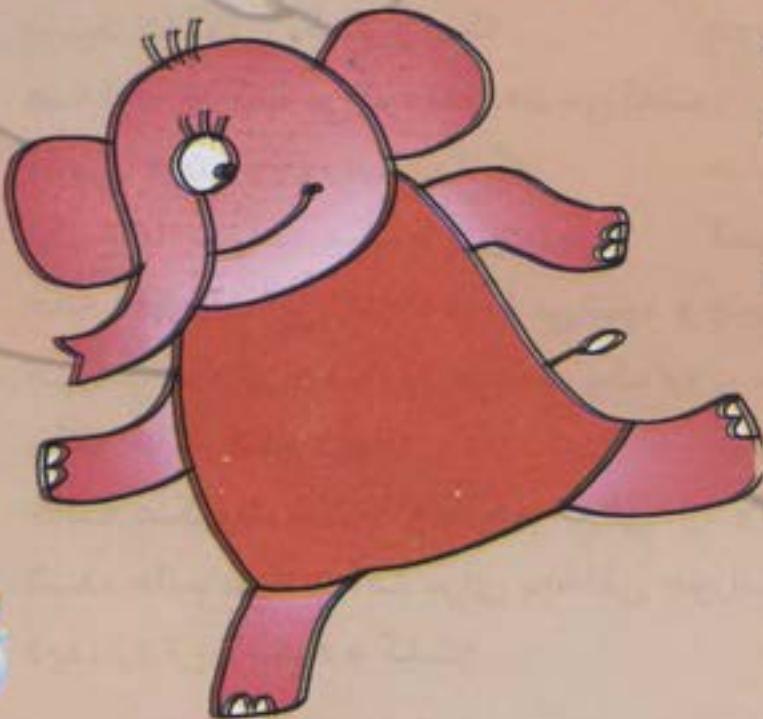
من فیل هستم.

در یک خانواده‌ی بزرگ زندگی می‌کنم. من بینی بلندی دارم که به آن خرطوم می‌گویند. ما فیل‌ها با خرطوم خود، هم نفس می‌کشیم و هم با آن شاخ و برگ درخت‌هارا می‌چینیم و توی دهانمان می‌گذاریم. وقتی به هم می‌رسیم، با خرطوم به هم سلام می‌دهیم. ما فیل‌ها، دو تا دندان خیلی بلند داریم که به آن‌ها عاج می‌گویند. با این که ما خیلی بزرگ

و قوی هستیم، اما آرام و مهربانیم. ولی اگر کسی ما را اذیت کند، خیلی عصبانی می‌شویم!

امروز پیش تو آمدہام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم.

شعر و قصه بخوانیم و بازی کنیم. پس با من بیا ...



کی پنجه‌وراب هم خشد پدر؟!

سوسن طاقدیس

حاله عنکبوت می‌بافت و می‌بافت. برای همه جوراب می‌بافت. جوراب سفید برای پیشی. جوراب سبز برای موشی. جوراب توری برای شاپرک. جوراب پشمی برای سنجاقک. ولی مدتی بود که هر کس از او جوراب می‌خواست، می‌گفت:

باور کنید که شب‌ها بیدارم

«می‌بینید، الان مشغول کارم

دور انگشتمن نخ‌ها را بستم

جورابی دراز، مانده رو دستم

خوبه که فقط هست یه لنگه!»

بیبینید چه قدر رنگ و وارنگه

همه اول تعجب می‌کردند، بعد می‌گفتند:

خیلی هم زسته، کجاش قشنگه

«خیلی عجیبه، جوراب یه لنگه

یک پا با جوراب، یک پا بی‌جوراب

کسی ندیده، حتی توی خواب،

حاله عنکبوت این حرف‌ها را می‌شنید و چیزی نمی‌گفت. فقط می‌بافت و می‌بافت و

جوراب درازتر و درازتر می‌شد. یک روز، شاپرک در گوش سنجاقک گفت:

جورابش شده، قد یک خانه!

«نکنه حاله، شده دیوانه

حاله عنکبوت شنید و باز هم حرفی نزد و بافت و بافت. جوراب درازتر و درازتر

شد. خانم موشه آمد برای بچه‌اش جوراب سفارش بدهد، وقتی جوراب دراز را

دید، زد زیر خنده و گفت:





«حاله عنکبوت! شدی دیوانه؟

یک لنگه جوراب به این درازی!

جورابت شده، قدر رودخانه!

نکنه داری می کنی بازی؟!»

حاله عنکبوت شنید و حرفی نزد. باز هم بافت و بافت. جوراب درازتر و درازتر شد. تا این که یک روز همه صدای خنده‌ی او را شنیدند. جوراب آماده شده بود و حاله عنکبوت خیلی خوش حال بود. همه جمع شدند تا ببینند چه کسی می خواهد آن را پیوشد. که ناگهان صاحب جوراب از راه رسید. موشی ترسید و شاپرک پرید و سنجاقک مثل مجسمه خشکش زد. صاحب جوراب گفت: «

فیش و فیش و فیش من می زنم نیش

کی بود می خنديد به جوراب من

جوراب پر از پیچ و تاب من

خیش و خیش و خیش من می زنم نیش

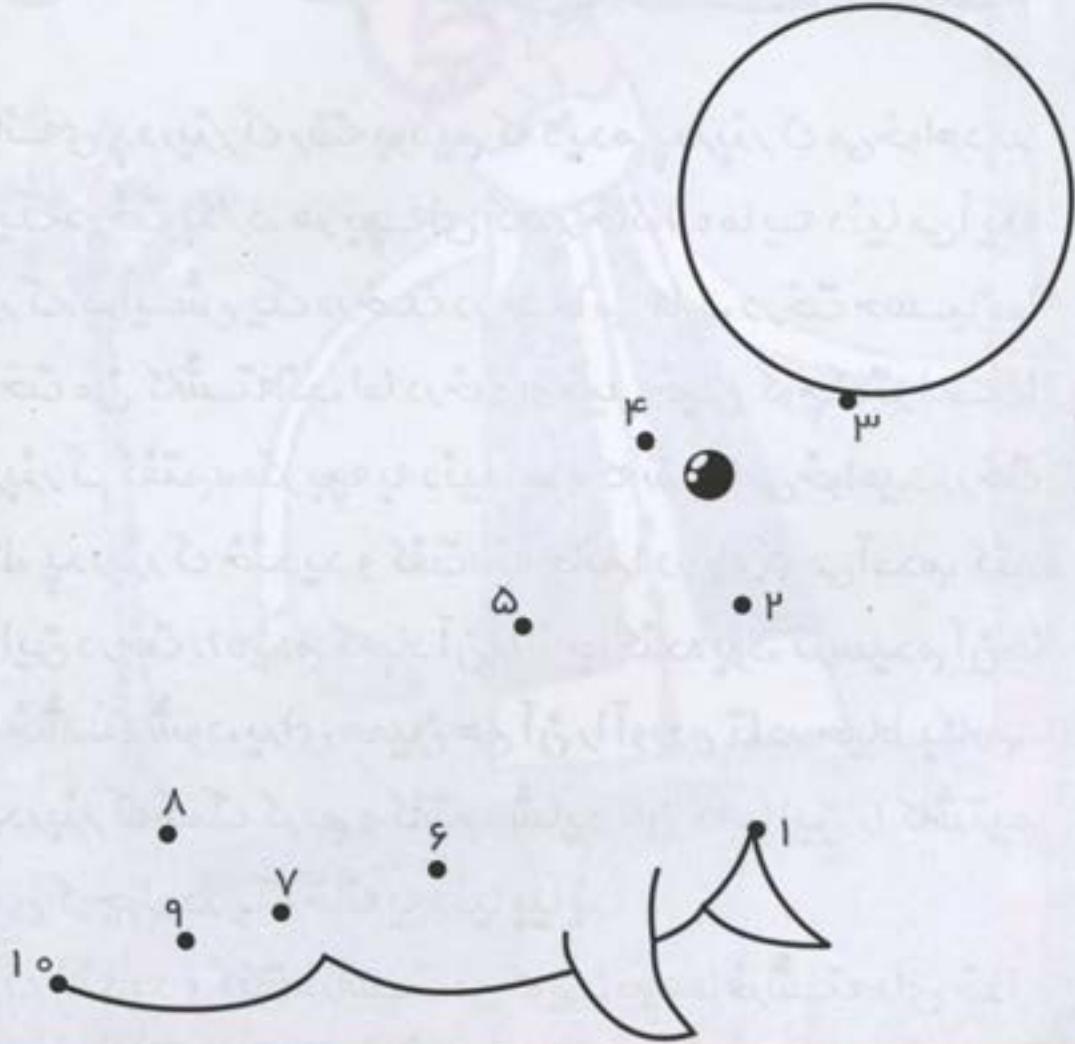
هر کسی از یک طرف فرار کرد. مار سیاه دراز، جوراب رنگ و وارنگ یک لنگه‌اش را پوشید و رفت تا در آب برکه خودش را تماشا کند!



نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



پدرپنځۍ

ما په خانه‌ی پدرپنځۍ رقته پودیم که دیدم پدرپنځۍ می‌خواهد در حیاط یک درخت بکارد. هر بچه‌ای که در خانواده ما په دنیا می‌آید، پدرپنځۍ، پرایش یک درخت در حیاط می‌کارد. درخت حسین را کنار درخت من کاشته‌اند. اما درخت او خیلی خیلی کوچک تر است! به پدرپنځۍ گفتیم: «مگر بچه به دنیا آمده که شما می‌خواهید درخت بکارید؟» پدرپنځۍ خندید و گفت: «نه چانم! در راه که می‌آمدم، کنار خیابان این درخت را دیدم که پاد آن را از جا کنده پود. ترسیدم آن جا پماند و خشک شود. پرای همین هم آن را آوردم تا در حیاط بکارم.» من به پدرپنځۍ کمک کردم و گفتیم: «شاید الان که ما این را کاشتیم یک بچه‌ی کوچولو در یک خانه په دنیا بیاید!

پدرپنځۍ خندید و گفت: «راست می‌گویی! بچه‌ها فرشته‌های خدا هستند و پا هر کار مخوب یک فرشته به زمین می‌آید! 



صبحانه



حمدید هنرجو

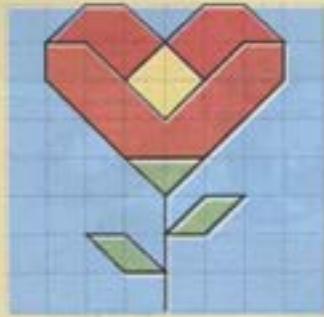
یک مرغ کوچک
در خانه‌ی ماست
او قدقدا جان
یک مرغ زیباست

یک ساعت پیش
او گفت: «قدقدا»
چیزی به من گفت
بالهجه‌ی خود

هم دوست هستم
با جوجه‌هایش
هم آشنایم
با قدقدایش

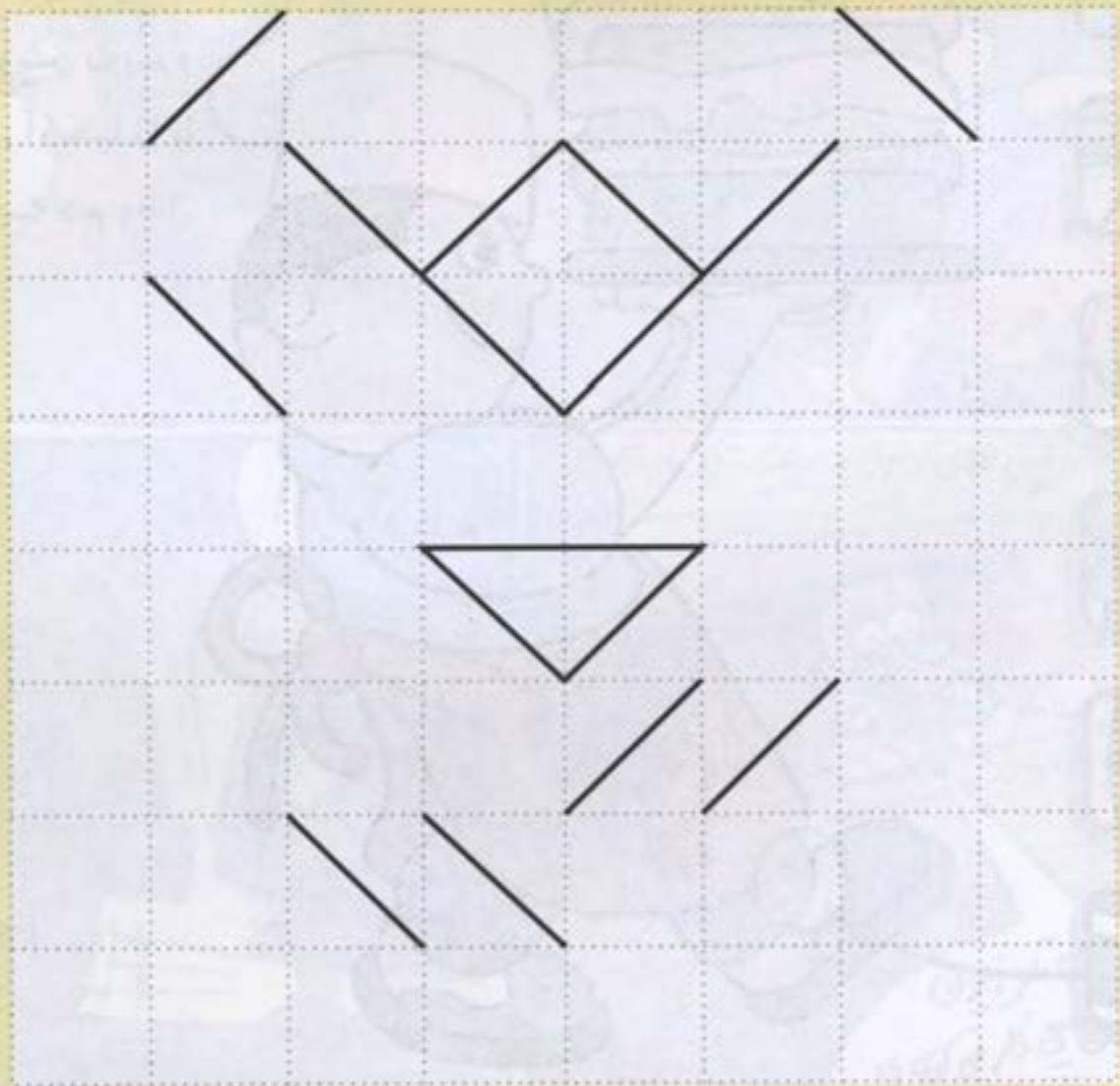
گرسنه‌اش بود
او دانه می‌خواست
مانند هر روز
صبحانه می‌خواست





بـ ۲۹

جدول را کامل و رنگ کن.



جای

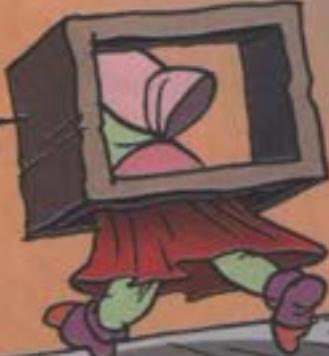
شکل‌های بریده شده
را در تصویر روبرو
پیدا کن. آنها را با
یک خط به هم وصل
کن.





بچه نرو توی خیابان الان ماشین زیرت
می کنه!

خوبی ...
دُخَه!



خان قان!



خان موقع ماشین باید کوچول به سرعت نزدیک می شود!



اوهای! اون طوریون
وسط خلبان چی کاره کنه؟!



حَان حَان : بُوْم!





جے ایک دوسرے کا ہے۔

اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه(کشور های همچووار ۱۰۰۰ اربال
ازویا، افریقا، زاین ۱۰۰۰ اربال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال
بستان یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند می توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظه، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴ ۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز بالای درخت نشست و فریاد زد: «آقای مزرعه دار، چیزی گم کرده. او خیلی

ناراحت است.» صدای را شنید و با خودش گفت: «ای وا! او خیلی ناراحت است.

باید کاری کنم.» پرسید: چی را دید که با عجله به طرف لانه اش می رود.

شده؟» گفت: «آقای مزرعه دار چیزی را گم کرده و حالا خیلی ناراحت است.

گفت: «وا! ناراحت است؟ باید کاری کنم.» دوید به طرف لانه اش. را دید

و پرسید: «چی شده؟»

گفت: «آقای مزرعه‌دار چیزی گم کرده و حالا خیلی ناراحت است.»



ناراحت است؟ باید کاری کنم.»



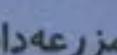
کمی بعد، به طرف خانه‌ی مزرعه‌دار رفت. همین موقع

از او آمد.

یک تکه استخوان با خودش آورده بود.

یک دانه‌ی گندم.

پرسید: «این چیزها را برای چه آورده‌اید؟»



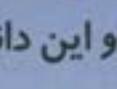
مزرعه‌دار این استخوان را گم کرده است. من آن را پیدا کردم و برداشتمن.»



گفت: «شاید او این پنیر را گم کرده. من آن را پیدا کردم و برداشتمن.»

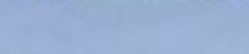


او این دانه‌ی گندم را گم کرده، من آن را پیدا کردم و برداشتمن.»



جان! او لنگه‌ی کفشه را گم کرده بود. آن را پیدا کرد و پوشید و رفت!

و، نفس راحتی کشیدند و به لانه‌هایشان برگشتند. با استخوان و پنیر و



گندم‌شان!

لایلاییه مه



یک شیر بزرگ و گرسنه، به آن‌ها نزدیک شد.



یک روز وقتی که دو تا گورخر، مشغول بازی بودند ...



و رفتند پیش دوستانشان.



گورخرها، پا به فرار گذاشتند.



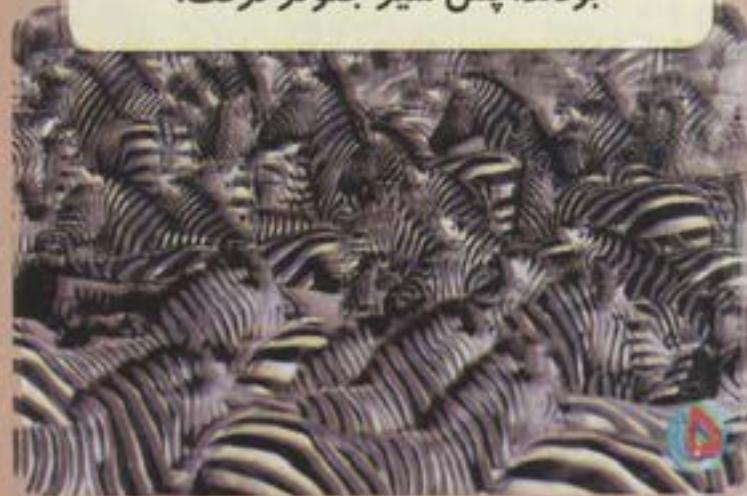


او گوشه‌ای منتظر نشست تا یکی از
گورخرها از بقیه جدا شود.

شیر تنها بود. اما گورخرها خیلی زیاد
بودند. پس شیر جلوتر نرفت.



اما آن‌ها اصلاً از هم جدا نشدند! حتی
موقع آب خوردن!



دندان



من و لاک پشتم توی حیاط بازی می کردیم. من خیلی تند می دویدم. اما لاک
پشتم آرام راه می رفت. او جا ماند و من برنده شدم.

من توانستم تند تند از پله ها، بالا و پایین بروم. اما لاک پشتم نتوانست. باز هم
من برنده شدم!

ناگهان باران بارید. لاک پشتم رفت توی لاکش. اما من که لاک نداشتم. ماندم
زیر باران و خیس شدم. آن وقت لاک پشت برنده شد!





کارگشایی

شكل‌ها از روی خط (قرمز) قیچی کن.
با کمک بزرگ ترها، قسمت‌های بتنفس در تصویر
۱ را ببر.

قسمت ----- را در تصویر ۲ قیچی کن. روی
علامت چسب مایع بزن و آن را از پشت
به تصویر شماره ۱ بچسبان.

حالا تصویر شماره ۳ را از
شکاف ----- رد کن. اگر آن
را بالا و پایین بکشی گاو میش
تو، چشم‌هایش را باز و بسته
می‌کند.





خردسالان

درویش

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

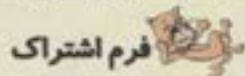
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۰۰۴۰۰۰۱۱۸۷۵۰۰۱۰۱
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نایندگی چاب و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۶۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۳۳۷-۷۸۲۲ (۰۳۳۷-۰۷۸۲۲) در میان بگذارید.



فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا:



جای تمبر



لشون

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست



ماشین سواری می‌کنم

ماشین بابا رو می‌رونم

بیب بیب، دادار، دادار

خبر خبر برین کنار!

بوق بوq بوq بوq می‌زنم

از رو زمین پر می‌زنم

تا پیش ابرا می‌پرم

به آسمان سر می‌زنم.

